جلسه 1613

چهارشنبه 14/06/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به ورود واقسام آن بود.

عرض کردیم فرق ورود به تخصص این هست که در تخصص خروج یک فرد از موضوع یک خطاب به سبب عامل تکوینی است ونه به سبب تعبد شرعی. برخلاف ورود که خروج یک فرد از موضوع یک حکم به سبب تعبد شرعی است.

این مطلب را توضیح بدهم:

اولا: ورود همانطور که ما در جزوه آورده ایم گاهی ورود تضییقی است که فرد خارج می شود از موضوع یک حکم. و گاهی ورود توسعه ای است. دلیل وارد یک فرد را داخل می کند در موضوع یک حکم. مثلا اگر در یک خطاب بگویند که جائز است إخبار بر اساس حجت، جواز الإخبار بالعلم را معنا کنیم أی جواز الإخبار بالحجة، دلیل حجیت خبر ثقه مصداق وجدانی درست می کند برای موضوع جواز إخبار.

ولکن چون ورود توسعه ای شبهه تعارض با دلیل مورود در آن نیست، علماء اصلا مطرح نکرده اند. و لذا ورود تضییقی را مطرح کرده اند و فرقش را با تخصص ونیز با حکومت تضییقیه بیان کرده اند.

گاهی در برخی از موارد اختلاف شده است که این از قبیل ورود است یا از قبیل تخصص. و این بحث چون به اصطلاح برمی گردد ثمره عملیه ندارد و لکن مختصری راجع به آن صحبت کنیم:

در برخی از مثالها بعضی از بزرگان مثل سید یزدی در کتاب تعارض فرموده اند این ورود است، وبرخی فرموده اند این تخصص است.

مثلا رفع ما لایعلمون دلیل وجوب نماز جمعه به دلیل قطعی یعنی ما علم پیدا کنیم به وجوب نماز جمعه، این دلیل وجوب نماز جمعه که ما علم وجدانی به آن پیدا کردیم این سبب می شود که این مورد وجوب نماز جمعه از مصداق ما لایعلمون وجدانا خارج بشود.

سید یزدی ره فرموده همین ورود است. چرا؟ ایشان فرموده است که: ورود همین مقدار در آن کافی است که یک دلیل شرعی سبب ارتفاع موضوع بشود، ولو آن دلیل شرعی سبب علم بشود و دلیل مورود که موضوعش عدم العلم است از بین برود. دلیل شرعی نقش داشته باشد در ارتفاع موضوع دلیل مورود، همین نامش ورود است. ولو این دلیل شرعی سبب علم وجدانی بشود و موضوع دلیل مورود که عدم علم وجدانی است از بین برود. برخلاف تخصص که هیچ رافع حکم دلیل شرعی نیست، بلکه یک عامل تکوینی است. مثل اینکه من با جستجو شکم در اینکه آیا وضوء گرفته ام یا نگرفته ام از بین برود. از دوستانم سؤال کنم آیا من وضوء گرفتم؟ آنها بگویند بله تو وضوء گرفتی. علم پیدا کنم به وضوء، دیگر موضوع استصحاب بقاء حدث که شک است از بین می رود. این تخصص است. چون عامل تکوینی سبب زوال موضوع استصحاب شد.

بزرگان دیگر مثل امام قده فرموده اند: نه، این ورود نیست، اینکه مثلا شما با قیام دلیل بر وجوب نماز جمعه علم وجدانی به وجوب نماز جمعه پیدا کنید و موضوع رفع ما لایعلمون از بین برود وجدانا، این تخصص است این ورود نیست.

مرحوم آقای صدر هم همین را می گوید، می گوید این ورود بالمعنی الخاص نیست که در مقابل تخصص است. این تخصص است. ورود این است که نفس تعبد شرعی رافع موضوع یک دلیل دیگر باشد به واسطه تعبد.

و مرحوم آقای صدر می گوید که: کیفیت دلیل وارد یا دلیلی که سبب تخصص است مهم نیست، آن حکم مورود و حکمی که موضوع او تخصصا از بین می رود سنخش فرق می کند. سنخ دلیل مورود گاهی به این نحو است که موضوعش یک امر شرعی است. تعبیر ایشان این است که می گویند: فرق بین تخصص و ورود بالمعنی الخاص در آن مورود و متخصص هست. سنخ دلیل مورود اینجور است که در موضوعش عنوانی اخذ شده است که به سبب تعبد شرعی وجدانا این عنوان از بین می رود. مثل چه؟ مثل اینکه جواز إخبار به حجت موضوعش حجت است، یک عنوانی است که با جعل حجیت برای خبر ثقه این عنوان وجدانا موجود می شود و با الغاء حجیت قیاس این عنوان وجدانا از بین می رود. یا مثلا اگر بگوید رفع ما لایعلمون و مراد از رفع ما لایعلمون این باشد که رفع ما لاحجة علیه. عنوان ما لاحجة علیه یک عنوانی است که با نفس تعبد شرعی به حجیت خبر ثقه از بین می رود وجدانا. سنخ دلیل مورود این است. ولذا دلیل حجیت خبر ثقه می شود وارد بر رفع ما لاحجة علیه. چون عنوان لاحجة علیه که در دلیل مورود اخذ شده است یک سنخی است که قابل رفع وجدانی هست به سبب تعبد.

اما در خطاب متخصص اینطور نیست، عنوانی که در موضوعش اخذ می شود به واسطه تعبد وجدانا از بین نمی رود. مثل عنوان علم وجدانی. رفع ما لایعلمون وجدانا. تعبد شرعی به اینکه نماز جمعه واجب است که علم وجدانی را از بین نمی برد. علم وجدانی با شک وجدانی از بین می رود. عدم العلم الوجدانی با علم وجدانی از بین می رود. دلیل وجوب نماز جمعه بله سبب علم وجدانی می شود اگر دلیل قطعی باشد، ولی اینطور نیست که عنوان رفع ما لایعلمون وجدانا به نفس تعبد شرعی از بین برود وجدانا. ولذا این می شود تخصص.

البته خود آقای صدر ره فرموده است که این بحث ثمره ندارد و این اقسامی را که ما ذکر می کنیم برای ورود بالمعنی العام ذکر می کنیم که شامل تخصص هم می شود.

ما هم بیشتر از این بحث نمی کنیم چون یک اصطلاح است. اما این مقدار را بگویم که گاهی تخصص سببش تکوینی محض است. مثل همان مثال که با سؤال از دیگران می فهمم که من وضوء گرفته ام. اصلا این تعبد شرعی نه علت تامه است برای ارتفاع موضوع استصحاب حدث و نه معدّ است. هیچ. سؤال از دیگران که می کنم وآنها می گویند وضوء گرفتی، دیگر استصحاب بقاء موضوعش که شک در بقاء حدث است از بین می رود به سبب یک عامل تکوینی محض.

این تخصصی است که اصلا اشتباه نمی شود با ورود. این را نمی شود جزء اقسام ورود ذکر کرد حتی ورود بالمعنی العام.

ورود بالمعنی العام این است که دلیل شرعی نقش داشته باشد در ارتفاع موضوع دلیل مورود، ولو نقشش به این است که سبب ایجاد علم بشود. دلیل وجوب نماز جمعه ورود بالمعنی العام دارد بر رفع ما لایعلمون وجدانا، منتهی ورودش به این است که واصل وجدانی بشود و علم وجدانی به او پیدا کنیم تا موضوع رفع ما لایعلمون از بین برود. بله این ورود بالمعنی العام است، چون موضوع رفع ما لایعلمون وجدانا به نفس تعبد شرعی به وجوب نماز جمعه از بین نرفت. وجوب نماز جمعه دلیلش معدّ بود که ما علم به آن پیدا کنیم، وعلم که به آن پیدا کردیم موضوع رفع ما لایعلمون وجدانا از بین رفت.

اما در مورادی که تخصص اصلا هیچ دلیل شرعی نقشی در آن ندارد، این اصلا جای توهم این نیست که کسی از آن تعبیر به ورود بکند، و اختلاف بین بزرگان در این مورد نیست. بلکه اختلاف در جائی است که دلیل شرعی معدّ است برای ارتفاع موضوع یک دلیل دیگر. مثل همین مثال که دلیل وجوب نماز جمعه به ما که واصل می شود و علم وجدانی به آن پیدا می کنیم موضوع رفع ما لایعلمون از بین می رود.

یا مثالی که امام ره زده اند که دلیل خاص وقتی به ما واصل می شود، وصول دلیل خاص موضوع حجیت عموم عام را از بین می برد، چون موضوع حجیت عموم عام عدم وصول خاص معتبر هست. ولی امام ره فرموده اند این ورود نیست بلکه تخصص است، عامی که لم یرد خاص معتبر علی خلافه حجت است، عامی که ورد خاص معتبر علی خلافه حجت نیست بلکه آن خاص حجت است. دو تا حکم است روی دو تا موضوع. این خاص معتبر اگر واصل نشود عام حجت است، اگر واصل بشود این خاص موضوع حجیت است. امام ره فرموده اند این ورود نیست این تخصص است. اگر کسی این را بگوید ورود بالمعنی العام جا دارد، چون دلیل خاص معتبر و حجت که شد این حجیتش نقش دارد در اینکه ما حجیت عموم عام که موضوعش عدم خاص معتبر است ببینیم از بین رفته است. اینجا تعبیر کنیم به ورود بالمعنی العام تعبیر درستی است.

سؤال وجواب: حالا رفع ما لایعلمون یعنی رفع ما لاحجیة فعلیة علیه. خب شارع حجیت فعلیه را جعل کرده برای این خبر. این می شود ورود. حجیت فعلیه موضوعش خبر واصل است، این خبر واصل حجت فعلیه است. چه کسی حجیت فعلیه را برای او جعل کرده است؟ شارع. این ورود بالمعنی الخاص هست.

سؤال وجواب: در مثال مناقشه نکنید، فرض این است که نفس حجیت خبر واصل موضوع رفع ما لاحجة علیه را از بین ببرد. این یک اصطلاح است هیچ مستند علمی هم ندارد بلکه مناسبت با این تعبیر ورود و تخصص را حساب کرده اند.

ما فعلا اقسامی که ذکر می کنیم برای ورود بالمعنی العام است، که توضیح دادم که ورود بالمعنی العام بر همه مصادیق تخصص صادق نیست. آنجایی که تخصص به سبب عامل تکوینی محض باشد صادق نیست..

ولی گاهی ورود بالمعنی العام ورود المعنی الخاص هم هست وآن جایی است که نفس تعبد شرعی در دلیل وارد رافع موضوع دلیل مورود است. مثل اینکه شارع می گوید إذا لم یجب اداء الدین وجب الحج، دلیل وارد می گوید یجب علیک اداء الدین. این ورود بالمعنی الخاص است. چون نفس مضمون خطاب یجب علیک اداء الدین وارد است بر موضوع إذا لم یجب علیک اداء الدین وجب علیک الحج.

ویا این مثالی که زدیم که جعل حجیت برای خبر ثقه وخود این تعبد شرعی به حجت خبر ثقه موضوع رفع ما لاحجة علیه را از بین می برد وجدانا. این ورود بالمعنی الخاص هم هست.

ولی گاهی ورود بالمعنی العام ورود بالمعنی الخاص نیست و با تخصص یکی می شود. مثل اینکه دلیل وجوب نماز جمعه سبب علم وجدانی به وجوب نماز جمعه می شود و احکام علم وجدانی را ما بار می کنیم مثل جواز إخبار به علم، احکام عدم العلم را از بین می بریم مثل حرمت إخبار به غیر علم. این ورود بالمعنی الخاص نیست، چون نفس تعبد شرعی به وجوب نماز جمعه کافی نبود برای اینکه موضوع حرمت إخبار به غیر علم وجدانی از بین برود. خب ما باید به این وجوب نماز جمعه علم پیدا کنیم، و علم که به او پیدا کردیم وجدانا عدم العلم که موضوع حرمت إخبار است از بین می رود.

یک تعبیری هم آقای خوئی در مصباح الاصول دارد. ایشان در مقام تقابل بین ورود و غیر ورود، فرموده است: در ورود خروج یک فرد از موضوع دلیل بالوجدان است اما به برکت تعبد شرعی، بواسطة التعبد الشرعی لا بواسطة المتعبد به. این را هم توضیح بدهیم:

آقای خوئی ره می فرماید: در تخصص خروج یک فرد از موضوع حکم شرعی به واسطه تعبد شرعی نیست بلکه بواسطه یک عامل تکوینی است. این روشن است. اما این را هم بدانید که گاهی خروج یک فرد از موضوع یک خطاب به سبب متعبد به است نه به سبب خود تعبد. چطور؟ ایشان فرموده اند: شارع وقتی تعبد می کند که شما در هنگام قیام خبر ثقه عالم هستید به واقع، انت عالم بالواقع تعبدا، علم شما به واقع می شود متعبد به. تعبد شارع به اینکه شما عالم هستید این بالوجدان است. شما علم وجدانی دارید به اینکه شارع شما را تعبد کرده است به اینکه عالم هستید به مضمون این خبر. علم وجدانی به تعبد شارع دارید، اما انت عالم بالواقع وجدانا؟ نخیر، انت عالم بالواقع تعبدا و اعتبارا.

حالی که اینجور شد جائی که موضوع آن دلیل مورود عدم التعبد الشرعی باشد، این می شود ورود. مثل برائت عقلیه. موضوعش عدم البیان به معنای عدم تعبد شارع است. نفس تعبد شارع بأنک عالم بالتکلیف نفس این تعبد موضوع برائت عقلیه را از بین می برد. این می شود ورود. تعبد شارع به این مطلب وجدانی است ولی متعبدبه که علم شماست به واقع او وجدانی نیست، شما علم تعبدی به واقع دارید نه علم وجدانی.

بعد فرموده: جاهایی که متعبد به رافع موضوع دلیل آخر است او ورود نیست، او حکومت است. رفع ما لایعلمون که موضوع دلیل برائت شرعیه را تعیین می کند اینطور است. دلیل خبر الثقة علم آن متعبدبه اش که می گوید تو عالم هستی به مضمون خبر ثقه، آن متعبدبه اش موضوع رفع ما لایعلمون را از بین می برد.

سؤال وجواب: وجود اعتباری علم است وشما علم به واقعتان اعتباری است، ولی علم وجدانی دارید به این اعتبار. موضوع برائت عقلیه یعنی قبح عقاب بلابیان عدم العلم بالتعبد الشرعی هست و شما علم وجدانی به تعبد شرعی پیدا کردید، موضوع برائت عقلیه وجدانا از بین رفت. اما موضوع برائت شرعیه عدم العلم اعم است از علم وجدانی و علم تعبدی. دلیل خبر الثقة علم متعبد اش علم تعبدی شماست به واقع. اینجا متعبدبه موضوع دلیل برائت را از بین برد. این ورود نیست بلکه این یک قسم از اقسام حکومت است که دلیل حاکم موضوع دلیل محکوم را واقعا از بین می برد، اما بخاطر متعبدبه که شما علم اعتباری به واقع پیدا کردید.

اقول: ما این تفصیل مرحوم آقای خوئی را نمی فهمیم. ما می گوئیم رفع ما لایعلمون موضوعش عدم العلم الوجدانی بالواقع است یا عدم العلم اعم من العلم الوجدانی و العلم التعبدی؟ کدام است؟ اگر ظاهر رفع ما لایعلمون عدم علم وجدانی است، خب خبر الثقة علم معلوم است که حاکم است، اصلا فردی از آن را وجدانا درست نکرد، بلکه فردی از موضوع رفع ما لایعلمون را ادعاءا درست کرد نه وجدانا. مثل بقیه حکومت ها. مثل الطواف بالبیت صلاة با دلیل لاصلاة الا بطهور. چه فرق می کند.

و اگر موضوع دلیل رفع ما لایعلمون عدم العلم اعم از علم وجدانی وعلم تعبدی است دلیل خبر الثقة علم می شود وارد دیگر. این تعبد شرعی به اینکه خبر الثقة علم موضوع ما لایعلمون که اعم است از علم وجدانی و علم تعبدی را وجدانا از بین برد. نفس این تعبد از بین برد. این ورود است دیگر.

پس باید ببینیم ظاهر رفع ما لایعلمون چیست. اگر ظاهر رفع ما لایعلمون عدم العلم الوجدانی است، خبر الثقة علم می شود دلیل حاکم. مثل لاصلاة بالطهور که دلیل الطواف بالبیت صلاة می شود حاکم بر آن. و اگر ظهور رفع ما لایعلمون در اعم از علم وجدانی و علم تعبدی است، دلیلی که می گوید خبر الثقة علم که یعنی علمٌ تعبدی، موضوع دلیل رفع ما لایعلمون را وجدانا از بین برد. این تعبد شرعی وجدانا موضوع او را که عدم العلم الاعم است از بین برد چون شما عالم تعبدی شدید به تکلیف. ولذا این فرمایش آقای خوئی را ما تعقل نمی کنیم.

اما اقسام الورود بالمعنی العام:

عرض کردیم قسم اول ورود این است که جعل حکم شرعی به نحو قضیه حقیقیه موضوع دلیل دیگر را از بین ببرد.

قسم دوم این بود که تحقق بعض موضوع جعل شرعی که تعبیر می کردیم تحقق مقتضی برای حکم شرعی، او موضوع دلیل دیگر را از بین ببرد.

مثالی که در بحوث زد و ما هم به تبع ایشان اینجا مثال را زدیم از نظر فقهی درست نبود. قبلا مثال صحیحش را در اول بحث تعارض ما زده بودیم. این مثالی که در بحوث زد و ما دیروز بیان کردیم این بود که: نصاب رابع زکات ابل 20 تا شتر است، شش ماه 20 شتر داشت که فیه اربع شیاة، ماه ششم پنج شتر دیگر (یا یک مقداری بیشتر هم حساب کنید که مازاد بر زکاتش هم به حد نصاب برسد، حالا دقیق نصابش 5 تا شتر دیگر هست) فیه خمس شیاة. اینجا هر 5 شتر یک نصاب مستقل است برای یک گوسفند. 20 تا شتر نصاب برای 4 تا گوسفند است، پنج تا شتر دیگر نصاب برای گوسفند پنجم است، این نصاب مستقل است. لا یزکی المال فی عام واحد من وجهین شامل این می شود، چون هر 5 تا شتر یک گوسفند دارد، آن 20 تا شتر 4 گوسفند داشتند و این 5 شتر دیگر هم مال آخر است نه مال قبلی، این هم یک گوسفند پنجمی دارد. در عروه هم هست که اگر نصاب مستقل بود هیچ ربطی به نصاب های قبلی ندارد، و سر سال این نصاب جدید از همین امروز شروع می شود که 5 شتر دیگر پیدا کردید

مثال صحیح که قبلا هم ما زده ایم این است که نصاب خامس و نصاب سادس را در نظر بگیریم. شما اول محرم 25 شتر داشتید، شش ماه بعد یک شتر دیگر اضافه شد، شد 26 شتر. اینجا این نصاب مستقل نیست، چرا؟ چونکه 26 شتر بنت مخاض دارد یعنی یک شتری که سه ساله شده زکاتش هست. این دیگر نصاب مستقل نیست. اینجا است که ما گفتیم و بزرگان هم فرموده اند که دلیل لایزکی المال فی عام واحد من وجهین می گوید این 25 تا شتر که از محرم شروع شد تا یک سال بعدش 5 تا گوسفند دارد، واین مانع می شود از اینکه آن شتر 26 منشأ زکات سادس بشود. بعد که شما سر سال آن نصاب خامس دیدید پنج تا گوسفند زکاتش هست، خب زکات او را دادید، بعد یک شتر دیگر هم از شش ماه قبل به دست آوردید، از آن سر سال یعنی با شش ماه تأخیر از مالک شدن 26 شتر نصاب سادس که نصاب 26 شتر هست شروع می شود. در اثناء سال قبل اینکه شما سر شش ماه مالک 26 شتر هستید منشأ نمی شود که نصاب سادس شروع بشود. بلکه با شش ماه تأخیر نصاب سادس شروع می شود. این می شود ورود. منتهی ورود به این نحو که دلیل گفت یک مال در یک سال دو زکات به آن تعلق نمی گیرد، نمی شود که سر محرم امسال 25 شتر 5 تا گوسفند داشته باشد، شش ماه بعد آن 25 تا با یک شتر اضافه بنت مخاض داشته باشد، یعنی در ضمن یک سال دو بار زکات تعلق بگیرد به این مال. این نمی شود. ولذا آن دلیل اول که سبق زمانی دارد به ضمیمه اینکه مال واحد در یک سال دو زکات ندارد منشأ می شود که بگوئیم زکات 26 شتر با شش ماه تأخیر سالش شروع می شود.

قسم سوم از ورود: ورود یک دلیل شرعی است بمجعوله یعنی حکم فعلی. مثالی دیروز زدیم که عقد بر بنت الزوجة التی لم یدخل بها.

یک مثال هم امروز می زنیم، چون یک اختلافی بین ما و بحوث هست در تقریب این مثال، وآن مثال این است: اگر زنی شرط بکند در ضمن عقد لازم که من در روز جمعه می آیم مسجد را کنس می کنم. بعد این زن حائض بشود. دلیل حرمت مکث حائض در مسجد بمجعوله یعنی بفعلیته موضوع وجوب وفاء به شرط را از بین می برد. موضوع وجوب وفاء به شرط این است که شرط محلل حرام نباشد. تا این زن حائض شد و مکث در مسجد بر او حرام شد، آن شرط کنس مسجد می شود شرط محلل حرام و وفاء به او جائز نخواهد بود.

اینجا یک شبهه ای هست وآن شبهه این است که گفته می شود: حرمت مکث حائض در مسجد مثل بقیه تکالیف یک قید لبی دارد که ما لم تشتغل بتکلیف آخر اهم أو مساوی. هر تکلیفی اینجور است و قید لبی دارد. این را در بحث تزاحم گفته ایم. اشتغال به واجب اهم یا مساوی رافع تکلیف به هر تکلیفی هست طبق قواعد تزاحم.

گفته می شود که یحرم المکث علی الحائض هم می شود ما لم تشتغل هذه المرأة بتکلیف اهم أو مساوی. یعنی بتکلیفٍ که محتمل است اهم یا مساوی باشد. وجوب وفاء به شرط تکلیفی است که محتمل است اهم یا مساوی باشد. چرا می گوئید که دلیل حرمت مکث حائض در مسجد رافع موضوع وجوب وفاء به شرط هست؟ لم لایعکس؟ امثتال این شرط می تواند رافع موضوع حرمت مکث باشد، مصداق اشتغال به تکلیفی است که احتمال می دهیم اهم یا مساوی باشد و تکلیف به حرمت مکث را از بین ببرد.

ما در جواب می گوئیم: قید لبی از باب ضرورت است، یتقدر بقدره. وجهی ندارد دلیل حرمت مکث حائض در مسجد را مقید کنیم به عدم اشتغال به وفاء به شرطی که در خطابش اخذ شده است که نباید محلل حرام باشد. برای چی مقید کنیم به عدم اشتغال به همچنین چیزی؟

بالاتر بگویم: حتی اگر شارع بگوید یحرم المکث علی الحائض ما لم تشتغل بواجب آخر، حتی تصریح کند مولا، باز انصراف دارد از این وفاء به شرطی که در آن اخذ شده است که باید محلل حرام نباشد. این منشأ می شود که ما بگوئیم.

مرحوم آقای صدر وجه عقلی ذکر کرده اند، ما وجه عقلی ایشان را قبول نداریم. اما دیگر وقت نیست و بقیه اقسام هم ماند، وانشاءالله بعد از دهه محرم دوشنبه 2 مهر بقیه اقسام را بیان و این فرمایش آقای صدر را هم آنجا مطرح می کنیم. والحمد لله رب العالمین.